شوخی خجالت‌آور نویسنده

میثم اسماعیلی
فرهنگ و هنر

تفاوت‌های فرهنگی قرار نیست تنها در سبك زندگی، نوع لباس یا غذایی باشد که صرف می‌کنیم. در جهان امروزگاه اتفاق‌های معمولی برای ما، برای افرادی از کشورهای دیگر همچون یك شوك بزرگ است، مثال‌های کلیشه‌شده‌ای مثل تعارف ایرانی‌ها را فراموش کنید. تعارف را هر جور نگاه کنید عادتی مذموم است و برای فرنگی‌ها شگفت‌انگیز و عجیب، اما جالب این‌که بسیاری از کارشناسان گردشگری از آن به عنوان جاذبه‌ای فرهنگی برای گردشگران یاد کرده‌اند. نمونه دیگرش نوع رانندگی ایرانی‌هاست، چیزی که ردش را می‌توان به‌راحتی در سفرنامه‌های گردشگران معاصر پیدا کرد، آنقدر که چند سال پیش ویدئویی از یك گردشگر چینی از نوع رانندگی ایرانی‌ها در میدان توحید تهران بازدیدکننده چند ده میلیونی پیدا کرد. اینها مثال‌هایی رو و نخ‌نما شده است. بسیاری دیگر از این تفاوت‌های عمدتا فرهنگی را تنها وقتی می‌توان یافت که در یك موقعیت تکراری و هر روزه همراه با یك گردشگر فرنگی باشید. برای من هم این اتفاق چند روز پیش در متروی تهران افتاد. در این که جهان مترو عجیب و غریب است شکی نیست، اصلا همان که چند ده پله می‌روید پایین انگار با آدم‌های دیگری روبه‌رو شده‌اید و جالب‌تر این‌که خود شما هم انگار آدم دیگری می‌شوید. دلیل این‌که تنها چند پله می‌تواند شما را در عرض چند ثانیه به این اندازه تغییر دهد، بماند. این روزها و با نزدیکی عید، تعداد فروشندگان در مترو نزدیك به خود مسافران است. کالاهای عمدتا تکراری از لوازم جانبی موبایل بگیرید تا گیاهان دارویی و جوراب و کمربند و لباس! تا همین جایش این تعداد فروشنده چشمان همسفر گردشگر فرانسوی من را از حدقه بیرون آورده بود. هر فروشنده که رد می‌شد حاصلش لبخندی بود که میان ما رد و بدل می‌شد.

اما این تفاوت فرهنگی جایی بالا زد که مردی میانسال چند جلد کتاب در دست داشت و در یکی از توضیحاتش برای مسافران خسته مترو اعلام کرد که نویسنده کتاب خودش است. دیگر خجالت از بیسوادی‌ام در زبان را کنار گذاشتم و با تفاخر سعی کردم از این بلبشوی فروشنده‌ها برای خودم به‌عنوان یك ایرانی اعتبار کسب کنم! با انگلیسی دست و پا شکسته برای همسفر فرانسوی‌ام توضیح دادم که نویسنده این کتاب‌ها همان فروشنده دوره‌گرد است.

فرانسوی بلند شد و دست در کوله‌پشتی هیولایش کرد و کیف کوچك سبزی درآورد و پول داد و کتاب را با احترام خرید، به من رو کرد و با التماس خواست به فروشنده نویسنده بگویم این کتاب را برای همسرش امضا کند! انگار شوخی باشد. من و نویسنده دوره‌گرد نه‌اعتبار که از خجالت و البته شلوغی مترو خیس عرق شدیم.

نگاهی به ازدواج‌های به اصطلاح هنری - سیاسی سال‌های گذشته و حواشی آن داشته‌ایم

فکر می‌کنید چه کسی سیمرغ‌دار این حاشیه‌هاست؟

سیاست-سینما؛ پیوندتان مبارک!

گروه فرهنگ و هنر

ازدواج با چهره‌های شناخته شده هم حال و هوای خودش را دارد. مثلا کسی که چنین شانسی نصیبش می‌شود، می‌تواند پا در مهمانی‌های از ما بهتران بگذارد و در اکران‌های خصوصی ردیف اول بنشیند. هر روز این طرف و آن طرف فضای مجازی و از آن مهم‌تر در رسانه‌ها عکس و خبری از او منتشر شود و خلاصه ماجرا این‌که لااقل برای مدتی هم که شده می‌شوند یکی از اخبار جذاب رسانه‌ها. جذاب از چه نظر؟ از این نظر که بخواهیم و نخواهیم همه‌مان می‌دانیم این خبرهای زرد بی‌خاصیت متاسفانه جذابند و با وجه کنجکاو درونمان که دلش می‌خواهد بداند دیگران به‌خصوص افراد شناخته شده کجا هستند و چه می‌کنند، این خبرها را دنبال می‌کند. بله. بله بزرگوار. گفتم کنجکاو، منظور دیگری هم ندارم، اصلا مگر کسی جرات می‌کند به ما مردمان بی‌حاشیه که سرمان به کار خودمان است واژه‌های مشابه دیگری با بار منفی نسبت دهد. باور بفرمایید کسی این کار را انجام بدهد، خودم شخصا حسابش را می‌گذارم کف دستش.

طی سال‌های گذشته، ازدواج چند چهره تلویزیونی و سینمایی اتفاقاتی را رقم زده از همین جنسی که حرفش زده شد. هر روز آقا و بانو در اکران خصوصی‌ها دیده شدند و در مواردی حتی وقتی حاشیه کم آورده‌اند، خودشان با همان ذکاوت ذاتی‌شان دست به خلق حاشیه زده‌اند. حالا می‌رویم سراغ این اتفاق‌ها و درباره شان می‌نویسیم، اما فکر کنم از همین یک جمله خوب و دقیق متوجه شده باشید چه کسی طی سال‌های گذشته این قدر توانا و باهوش بوده است!

ازدواج خبرساز مریم و رامین

برای نسل ما که عشق سریال‌های تلویزیونی مثل «در پناه تو» بودیم، تنها مریم و رامینی که می‌توانستند ازدواج کنند، همان شخصیت‌های آن سریال بودند. اما حالا یک مریم و رامین در دنیای واقعی ازدواج کرده و شده‌اند خبر بسیاری از رسانه‌ها که خانم بازیگر و آقای دیپلمات زندگی مشترک خود را آغاز کرده‌اند.

مریم کاویانی، بازیگر تلویزیون و سینما با رامین مهمانپرست، این روزها خبرساز شده و مورد توجه مردم و رسانه‌ها قرار گرفته است. ماجرا این‌طور رقم خورد که کاویانی همراه با مهمانپرست، یکی از دیپلمات‌های مطرح کشورمان در فرش قرمز اکران فیلم «قرارمون پارک شهر» ظاهر شده و باعث شگفتی همه شدند.

با انتشار عکس این دو در کنار هم، زمزمه‌ها درباره ازدواج آنها هم شروع شد، تا این که مریم کاویانی در مصاحبه با خبرآنلاین خبر ازدواجش را با رامین مهمانپرست تأیید کرده و گفت: «تا به حال اجازه ندادم اطراف زندگی‌ام شایعه‌ای به‌وجود بیاید و این یکی هم شایعه نیست». او اضافه کرده بود تمایلی ندارد درباره نحوه آشنایی با همسرش و جزئیات ازدواجشان توضیحی بدهد. همسر مهمانپرست سال گذشته فوت کرده و کاویانی هم سال‌ها قبل از همسرش جدا شده بود و حالا این دو زندگی مشترکشان را با هم آغاز کرده‌اند.

البته ما هم فقط کنجکاویم، اصلا فضول نیستیم و عمرا هم به این فکر کرده باشیم یا برایمان جذاب باشد که دیگر چطور آشنا شده و ازدواج کرده‌اند. کسی هم درباره‌مان از این فکرها بکند، همه با هم جمع می‌شویم و حقش را می‌گذاریم کف دستش!

مجری پرحاشیه و آقا سجاد

آزاده نامداری که کار خود را با فعالیت در تلویزیون شروع کرد در ازدواج خود کم‌حاشیه نداشت و حاشیه نساخت. از ازدواجش با دیگر مجری رادیو و تلویزیون فرزاد حسنی و جدایی از او گرفته تا ازدواج با سجاد عبادی. نامداری پس از جدایی از حسنی با عبادی ازدواج کرد و چند ساعت بعد از اعلام خبر ازدواجش، اینستاگرام خود را هم بست. از جمله اتفاقات عجیب این ازدواج درگیری‌های او و همسر سابق سجاد عبادی بود که حاشیه‌های زیادی را برایش ایجاد کرد. البته هیچ‌کدام از اینها به ما مربوط نیست، حالا هر قدر هم خودشان به حاشیه‌ها دامن بزنند و توی بوق و کرنا کنند، ما فقط کنجکاویم، نه فضولیم و نه قضاوت می‌کنیم.

خلاصه که طولی نکشید زوج آزاده نامداری و سجاد عبادی که پدر و مادر خدابیامرزش هم گرایش‌های سیاسی داشته و در چند دولت قبل هم پدرش سمتی داشت، شدند یک پای ثابت حواشی رسانه‌ها و فرش قرمز فیلم‌ها و کنجکاوی‌اش هم باز به ما نیامده! این همه تاکید را شوخی نگیرید‌ها! کاملا هم جدی می‌گوییم ما چکار به زندگی مردم داریم.

سیمرغ حاشیه‌سازی مال تو

ایشان را که می‌شناسید. بله خودش را می‌گویم. اصلا عاشق حاشیه است. مردم حاشیه‌ها را فراموش می‌کنند اما او خودش می‌سازد و در توییتر و این طرف و آن طرف بهشان تقدیم می‌کند. بله. خودش است مهناز افشار، بازیگری که باید سیمرغ بلورین بهترین و بزرگ‌ترین حاشیه‌ساز برای خودش را به او تقدیم کنیم. او چند سال پیش با یاسین رامین فرزند محمدعلی رامین، معاون مطبوعاتی دولت محمود احمدی‌نژاد ازدواج کرد. این ازدواج آن‌قدر پرحاشیه بود که نگوییم برایتان. مهناز خانم از پدرشوهر تبری می‌جست و پدر شوهر از ایشان. این وضعیتی که نه به ما ربط داشت و نه شما، طبق خواسته خودشان و جنجال‌هایشان به رسانه‌ها راه پیدا می‌کرد. خودشان که می‌گوییم البته باید تاکید کرد، رامین و خانواده‌اش تقریبا واکنش خاصی نداشتند و هرچه بود زیر سر عروس خانواده بود. خلاصه که امان از این مهناز خانم. این ازدواج هم خیلی زود شد قاب‌هایی که حضور این زوج را در فرش قرمزها و اکران خصوصی‌ها و جشن‌ها کنار هم نشان می‌داد. عکس‌هایی که هنوز هم به بهانه ولنتاین و... این طرف و آن طرف می‌چرخد و خلاصه که به ما چه مربوط! ما خودمان کنجکاویم که اینقدر توجه داریم.

جالب این‌که چند وقتی بود درباره افشار و ازدواج و زایمان آن طرف آبش چیزی نخوانده بودیم که خودش با ازدواج کاویانی و مهمانپرست باز زد به دل ماجرا و یادآوری کرد: «ازدواج هنری سیاستمدارانه که میگن همینه. خانم هنرمند و آقای دیپلمات. خب؛ پس خدا را شکر سیمرغ سعادت ازدواج سیاستمدارانه از روی شانه‌های من برداشته شد.» حالا باید یکی پیدا شود به ایشان بگوید مردم حتی سیمرغ‌های جشنواره‌ای و تندیس‌های جهانی سینمایی را فراموش می‌کنند و فقط نقش‌ها یادشان می‌ماند، آن وقت شما فکر سیمرغ ندیده‌ای هستی که اصلا نمی‌دانیم به قول معروف آن را کی به شما داد و کی گرفت! شما همان سیمرغ حاشیه‌ها را بردار و راضی باش. ما که داریم زندگی می‌کنیم، اصلا کنجکاو هم نیستیم دیگر. از ما می‌شنوی شما هم توییترت را ببند و زندگی کن دیگر.

و اما بعد...

اصلا می‌رسیم به اصل مطلب. همان حرفی که اولش زدیم... به ما چه ربطی دارد دیگران چه می‌کنند و چه تصمیم‌هایی می‌گیرند و .... زندگی خودشان است. ما حق قضاوت نداریم، هر قدر هم در برخی موارد خودشان حاشیه درست کرده و خودشان را در مظان برخی اتهامات و حدس و گمان‌ها قرار دهند، ما بهتر است به همین تصویر شیکی که نشان می‌دهد که یک زوج دست هم را گرفته و روی فرش قرمز فلان فیلم راه می‌روند و لبخند بر لب دارند، راضی باشیم دیگر. سرمان به کار خودمان باشد و اصلا هم فکر نکنیم برخی خودشان روی شانه شان سیمرغ می‌نشانند و حاشیه دوست دارند.

آخرش هم به شیوه مادربزرگ‌ها بگوییم سفید بخت باشید الهی و مسیر خودمان را برویم.

بفرمایید لطفا. از این طرف...

امروز چی داریم؟

از باقلاپلو با گردن تا سوژه‌های مترویی

بگذارید یك روز هم قبل از این که بگوییم «امروز چی داریم؟» بنویسیم «چه‌ها می‌توانستیم داشته باشیم؟» مثلا از شما چه پنهان، امروز می‌توانستیم باقلاپلو با گردن داشته باشیم، می‌توانستیم سالاد یونانی و دسرهایی لذیذتر از این محصول اهالی کشور فلسفه داشته باشیم، می‌توانستیم کوبیده انگشتی داشته باشیم که بازاری سرو شود و می‌توانستیم همگی با نخ دندان بر گوشه لب به تحریریه برگردیم و بنشینیم پای گزارش‌های امروزمان. نشد که بشود و یکی از همکاران شیرینی ناهار دفاع از پایان‌نامه‌اش را بدهد و از زیر این دین سنگین بیرون بیاید، ولی ما برای این‌که تمام و کمال در خدمتتان باشیم، وابسته به گردن و کوبیده نیستیم. باور ندارید؟ مطالعه بفرمایید.

اول از یادداشت خواندنی میثم اسماعیلی در ستون سمت راست همین صفحه بگوییم. یکی از روزهایی که استاد سوار مترو بوده و یکی از معدود دفعاتی که تنش به تن دوستان حراستی نخورده، به کسی برخورده که کتاب خودش را می‌فروخته. تا اینجای کار شاید بگویید ما هم به چنین سوژه‌هایی در مترو برخورده‌ایم، اما روایت میثم را که اصولا یادداشت مطبوعاتی به معنای واقعی کلمه می‌نویسد، بخوانید تا بدانید تفاوت این روایت با تصاویری که در ذهن دارید در چیست. در همین صفحه گزارشگر ما، همان وعده‌دار روسفیدِ باقلاپلو با گردن، از ازدواج‌های پرسروصدا و توی چشم چند سال اخیر چهره‌های مشهور نوشته است. آخرینشان را حتما به یاد دارید؛ ازدواج مریم کاویانی، بازیگر با رامین مهمان‌پرست که سخنگوی سابق وزارت خارجه بوده است.

لابد می‌دانید که اثر حکاکی در سومین حراج باران به فروش رفت و توانست رکورد فروش اثر هنری در ایران را که پیش از این در اختیار سهراب سپهری بود، بشکند. سیدکریم محمدی که گاهی برای گروه ما گزارش‌ها و یادداشت‌هایی درباره ادبیات و هنر می‌نویسد، این بار به این پرداخته که چطور شد یك اثر هنری از میان هنرهای اصیل و بومی توانسته چنین رکوردی را ثبت کند.

«تجلی اراده ملی» از بخش‌های جنبی جشنواره فیلم فجر است که هر سال پس از پایان کار جشنواره برگزار می‌شود و طی آن سازمان‌ها و نهادهای مختلف از فیلم‌هایی تقدیر می‌کنند که به نوعی اهداف سازمانی‌شان را مد نظر قرار داده‌اند. ساناز قنبری در گفت‌وگو با منتقدان سینمایی به قسمتی از این مراسم پرداخته که قوه قضاییه از عوامل فیلم‌های مورد نظرش تقدیر کرده است.

محمدرضا کایینی هم که هفته‌ای یك‌بار با صفحه «نسبتا تاریخ» مهمان ماست، این بار شال و کلاه کرده و به قم رفته تا پای حرف‌های پسر آیت‌ا... محمد مومن نشسته و از این مسیر در لایه‌های پنهانی از تاریخ معاصر سرك کشیده است.